

## منشأ جامعه و اسباب تحول آن

تحول جامعه و ارتباط دقیق آن با فرهنگهای مختلف ، همواره از نظام خاصی پیروی کرده است . ویژگیهای زیستی جاندار و تلاش روزافزونی برای تنازع بقاء ، تفکر همه عالمیان را برای یافتن رابطه بین انسان کنونی و اقربای دور و نزدیکش در جهان جانداران برانگیخته است .

آنجا که انسان اولیه ، حیات خود را در تطابق خردمندانه‌سی با محیط زیست می‌یابد و بالا جبار راه و روش خاصی برای رفع نیازهای زیستی خود جستجو می‌کند ، به ناچار دانش و خرد ما را به موجودیت فرهنگ گذشته‌اش و نیز به سیر تدریجی تاریخ تحولات این فرهنگ که در رابطه کاملی با اصل دگرگونیها و تغییرات شرایط زندگیست ، جلب می‌کند .

آقای " دکتر سید مهدی ثریا " ، دانشیار دانشگاه تهران ، در مقاله بحث‌انگیز خود ، به چگونگی بقاء حیات این انسان و تطابق آن با شرایط محیط که با دگرگونیهای اجتماعی و فرهنگی مرتبط است ، اشاره عمیقی دارد که در نوع خود روشنتر نکات برجسته‌ئی از سیر تحول جامعه انسانیست .

\*\*\*

انسان با خصوصیات بدنی خود یکی از بی‌دفاع‌ترین حیوانات در بین سایر جانداران است . دندان نیش انسان کوتاه‌تر از دندان پیش‌گربه‌سانان بوده ، و پوست بدنش کم‌موتر و در نتیجه بی‌حفاظ‌تر از هر پستاندار دیگری در مقابل سرماست ، قدرت بازوان انسان کمتر از قدرت بازوان کوریل است ، و پاهایش به هنگام فرار را تعقیب از توانایی خاصی که در پاهای اسب و بوزپلنگ سهفته است برخوردار نیست . در برابر خطر ، بدنش به رنگ محیط در نمی‌آید و از دید حمله‌کننده پنهان نمی‌ماند . از طرفی غرش و فریاد انسان - به مثابه نعره شیر

نامه پژوهشکده  
سال چهارم ، شماره ۲-۱  
بهار و تابستان ۱۳۵۹

یا آوایی که کوریل ها با کوبیدن مشت بر سینه خود ایجاد می‌کنند - برای سایر حیوانات رعیناکیز نبت و بالاخره چون سگپشت یا خارپشت در مقابل ضربات و حملات خارجی پویش و سپری ندارد. بنا براین در کوشی که نوع انسان برای نفاذ و ادامه نسل خود داشته، از چه چیزی یاری گرفته است؟ و چگونه است که تاکنون نه تنها وجودش محور نگردیده، بلکه تعدادش به طور روز افزون در هر گوشه زمین راه یافته و بر هر موجود دیگر نیز سلطه و تعوق داشته است؟ در جستجوی پاسخ این پرسش، مشاهده رفتار حیاتی جاندارانی که از نظر ساختن زیستی ساده تر از انسان هستند، چراغی فراراه ما خواهد افروخت. در آزمایشگاههای زیست شاسی دیده شده است که وقتی کرمها را در معرض اشعه ماورا بنفش قرار می‌دهند، در مقابل آسیب وارده، کرمهای تنها و جدا مانده از جمع، زودتر از کرمهایی که با هم بسر می‌برند، از پای درمی‌آیند. یعنی بعد از تشنغ، مرگ در بین کرمهای منفرد بسیار زیادتر است. از طرفی مشاهده شده است که وقتی ماهی‌های فرمز کوچک را در طرفی از آب که حاوی ذرات غیرقابل روت نقره است قرار می‌دهند، ماهیان منفرد و تنها به مراتب زودتر از ماهی‌هایی که در گروههای دندایی یا به طور دسته جمعی، در چنان محلول آسب پذیری جای داده شده‌اند، جان خود را از دست می‌دهند. غالب اینحاست که در حالت جمعی نیز، نقره به مقدار لازم برای کشتن هرک از ماهی‌ها وجود دارد، اما، مدفوع مجتمع آنها، تند و تیزی سم محلول در آب را به خوبی کاهش داده و در نتیجه محیط را برای ادامه حیات ماهی‌ها مناسب می‌سازد (۱).

اینگونه آزمایشات و مشاهدات، مؤید آنست که، حیات و ادامه زندگی فردی و نوعی این جانوران به وضعیت جمعی آنها مربوط است. انسان در نخت کشش درونی خاص خود برای صیانت نفس فرد و ادامه هستی، حتی قبل از رسیدن به شکل و ساخت و هویت کبوسی خود زندگی جمعی داشته است. در بین حیوانات نزدیک به انسان، زندگی احتماعی را می‌توان در سن بیوها (از میمون‌های آفریقا) مشاهده کرد. کمک و همکاری این حیوانات با هم، و حرکت دسته جمعی (لنکرآرایی) آنها در موقع احساس خطر، (۲) و بازندگی جمعی میمون‌های زوزه کش - که در جنگل‌های آمریکای مرکزی و شمال آمریکای جنوبی بسر می‌برند - و همکاری آنها با هم برای حفظ و حراست افراد و فرزندان خود، نمونه‌های جالبی از حیات اجتماعی است، که نقش اینگونه زندگی را در حفظ و نگهداری فرد و نیز نسل و نوع آن نشان می‌دهد (۳).

زندگی گروهی و نیز تعامل بین افراد، برای ناهمین لوازم زندگی، و سرآوردن آنچه که انسان به عنوان موجودی حادثار به آن نیاز دارد، همان حالتی است که نام

زندگی "اجتماعی" به خود گرفته است. زندگی "اجتماعی" بود که انسان برهنه و بی سلاح را قادر به شکار ماموت‌های عظیم‌الحمه، و در نتیجه تأمین غذا برای افراد همزیست می‌کرد. بنابراین، حیات انسان، به صورت اجتماعی از آنجا نشأت گرفته است که، انسان به تنهایی و جدا از تماس و تعامل با انسان‌های دیگر، قادر به ادامه حیات خود نیست (۴).

اما برای اینکه افراد انسانی بتوانند در معیت یکدیگر بسر برده و برای تأمین نیازهای اولیه خود، نحت نظم و نسق خاصی باهم همکاری داشته باشند، نوعی ویژگی زیستی لازم به نظر می‌رسد، تا برخلاف حیوانات دیگر تمتع جویبی حنسی تحت نظام و قرار خاصی درآید، و انرژی افراد به حای مبارزه برای رفع این نیاز، در جهت تأمین خوراک و پوشاک و برپایی شرایط زندگی جمعی سوق یابد. این ویژگی در نخستی‌ها کمتر بوده و در انسان به نحو بارزتری تحلی می‌کند. در انسان تمتع جویبی جنسی، به جای اینکه صرفاً "محصول کار غدد حنسی باشد، بیشتر حاصل فعالیت‌های مغزی است. به این معنی که انسان قادر است محرکات حنسی خود را از طریق فکر و مغز، کنترل نماید. زیرا انسان برای زایش همکاری و ایفاء آن - به منظور تأمین خوراک، پوشاک، مسکن و غیره - می‌تواند، برآوردن نیاز جنسی را مدتی به تعویق اندازد و یا راه و روش‌هایی برای رفع آن ابداع کند، که مزاحم و مخل همکاری و تعاون افراد باهم نشود. مثلاً با به وجود آوردن احساس گناه و با انزجار از رابطه جنسی با اقربای نزدیک، برادرها و پدرها، فارغ از جنگ و سبزی برای تمتع جویبی از خواهران و مادران خود، در حوار هم به تلاش معاش می‌پردازند. یعنی زندگی اجتماعی را خالی از رفتارهای فرساینده و با مخرب رقابت‌های حنسی - محرب لافل در خانواده - پایه‌گذاری کنند و ادامه دهند. زندگی اجتماعی به انسان توانایی آن را می‌دهد که نیازهای اولیه، یعنی نیازهای زیستی خود را - نظیر نیاز به خوراک و پوشاک و نیاز به محلی برای سکونت با خواب - بسا کفایتی بیشتر از آنچه برای فرد به تنهایی مقدور است برآورده کند.

در برآوردن این نیازها، بین افرادی که برای برخورداری بهتر و بیشتر از محیط زیست، به گردهم جمع شده‌اند، روابطی به وجود می‌آید، و راه و روش‌هایی شکل می‌گیرد که در اصطلاح "فرهنگ" خوانده می‌شود. این روابط که به صورت راه و روش‌های تأمین نیازها محلی می‌شوند، گرچه بر پایه و اساس ویژگی‌های زیستی انسان - یعنی ویژگی‌هایی که برای نوع انسان جهانی هستند - شکل پذیرفته و ماهیت یافته‌اند، معیاداً، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف متفاوت می‌باشند. علت این امر آن است که، گرچه سازهای زیستی انسان، در وجود جسمانی او تعبیه شده‌اند، ولی راه‌حل‌های برآوردن

آنها به مثابه آنچه در بسیاری از گاهان و حانوران صادق است ، از طریق توارث در نوع انسان جایگزین نشده‌اند . این راه‌حل‌ها آموخته شده هستند ، و این بزرگترین و مؤثرترین سلاح انسان بی‌سلاح در تقلا برای حیات و ادامه نسل و نوع اوست . جالب‌تر اینکه آنچه این سلاح را برای انسان تأمین می‌کند ، یعنی یادگیری را به مقداری بیشتر از آنچه در سایر حیوانات هست برای او مقدور می‌سازد ، نیز منبعث از ویژگی‌های جسمانی انسان است .

ماده انسان در هر دفعه از زایمان بیشتر از یک بچه به دنیا نمی‌آورد . دوران‌رندی ، در صورتی که فرد بتواند خود به تنهایی از پس رفع نیازهای خود برآید در فرزندانشان به مراتب طولانی‌تر از سایر حیوانات نزدیک به اوست . این ویژگی به مادر و فرزند ، فرصت تعلیم و تعلم را می‌دهد . یعنی ، آموزش و فراگیری راه و روش‌های زندگی و سود بردن از شرایط و اوضاع محیط در همراهی و همزیستی با دیگران ، که همان " فرهنگ " است . با برخورداری از موهبت یادگیری است که انسان می‌تواند ، در شرایط اقلیمی متفاوت بسر برد و هرگاه این شرایط در محل زندگی او تغییر کند ، خود را با شرایط جدیدتر سازگار سازد .

از آنجا که شرایط محیطی زیست ماسد هر چیز دیگری ، نوعی " جریان " هستند ، یعنی با سرعت‌های کم یا زیاد همسره در حال دگرگونی می‌باشند ، بنابراین نیازهای انسان - در رابطه با شرایط تازه - نیز گویه‌گون می‌شوند . فرهنگ نیز که مجموعه مرتبطی از راه‌حل‌های جمعی برای برآوردن نیازهای حیاتی ، از طریق تأثیر بر محیط و به خدمت گرفتن آن است ، در عین حال تعین‌کننده تعلیق وسایل و ابزار این تأثیر به افراد - با دسته‌های معینی از افراد - جامعه نیز بوده ، و خود از خصوصیات " جریان " بودن یعنی تعبیر پذیری همیشگی برخوردار است .

اساس تحول یک فرهنگ البته متعدد است ، اما می‌توان به طور کلی آنها را در سه دسته زیر طبقه‌بندی کرد :

۱ - تغییر شرایط محیطی ، به طوری که راه و روش‌های قدیمی برای بهره‌گیری از محیط ، دیگر کفایت و کارایی لازم را نداشته باشد . در این صورت مردم یا مجبور به ترک مکان و سکونت در سرزمین‌های آشنا می‌شوند ، و یا در برابر مشکل پیش آمده ، مجبور به یافتن راه‌حل‌های تازه ، یعنی ، تغییر دادن جنبه‌هایی از فرهنگ خود می‌گردند .

۲ - ارائه و عرصه ابزار و وسایل تازه و با کفایت‌تر برای بهره‌گیری از محیط ، یعنی ، آشنا شدن مردم با وسایل تازه تولید . این ارائه و عرصه می‌تواند منشاء داخلی داشته باشد . مانند زمانی که اختراع و ابداعی نو ، در داخل خود جامعه صورت

می‌گیرد و با می‌تواند از خارج به افراد جامعه معرفی گردد ، در هر حال ، ابزار و وسایل تازه، تولید ، در امر به وجود آوردن ، توزیع و مصرف خواستنی‌های عمومی تغییر می‌یابد ، که روابط اجتماعی گذشته را تحت تأثیر قرار می‌دهند و دگرگون می‌سازند (۵) .

۳ - چنانچه ابزار یا وسیله تازه، تولید جای خود را در قسمتی از یک جامعه باز کند یعنی دسته‌ای از مردم آن را بپذیرند و به کار گیرند (۶) . به صرف اینکه ، بهره‌گیری‌های اقتصادی از قسمتی به قسمت دیگر جامعه جایجا شود ، و یا فقط دسته تازه‌ای ظهور کنند که با استفاده از این وسیله نو ، سود بجویند ، روابط ناشی از قدرتهای منوط به سیستم تولید ، توزیع و مصرف ، دستخوش تحول می‌شود ، و به زبان دیگر ، تغییر اجتماعی حاصل می‌گردد . مشخص و معرف این تغییر اجتماعی ، دگرگونی ساخت اجتماعی و نقش‌هایی است که به عهده قسمت‌های تشکیل دهنده اجتماع می‌باشد . تغییر اجتماعی به همراه خود مردم ، موجب تغییر فرهنگ در سطح وسیع تر می‌شود ، یعنی جهان بینی افراد و ارزش‌های مادی و اخلاقی و در نتیجه رفتارهای انفرادی و اجتماعی آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد .

حال چون ، تغییر اجتماعی و فرهنگی - در رابطه با نیازهای انفرادی و اجتماعی مردم ، بر اثر علت‌های سه‌گانه فوق - امری همیشه ممکن است ، بنابراین ، هر جامعه یا گروه‌هایی داخل آن ، تنها زمانی قادر به ادامه حیات و حفظ هویت اجتماعی خود خواهند بود ، که برای انطباق خویش با شرایط به دست آمده ، انعطاف لازم را داشته باشند ، یعنی ( بخواهند یا نتوانند ) با شرایط محیط " طبیعی یا اجتماعی " را به خدمت بقاء و ادامه حیات خود بگیرند و با خود را با شرایط حادث منطبق و سازگار سازند .

زیر نویس ها

1- Montague Ashley. Man in Process. New York: Mentor . 1962. pp. 46- 47.

۲ - برای اطلاع بیشتر در این زمینه ، به منبع زیر رجوع شود :

K.R.L. Hall and Irven Devore " Baboon Social Behavior in Irven Devore(ed) Primate Behavior Field Studies of Monkeys and Aps. New York Holt. Rinehart and Winston. 1965. pp . 53- 110 .

۲- برای اطلاع بیشتر در این زمینه به منبع زیر رجوع شود :

Clarence Rey Carpenter." The Hawlers of Barro Colorado Island " in Irvn Devore(ed) Ibid.p. 985.

۴- حتی در داستان روبینسون کروز و انسان دیگری ( جمجمه نوکر روبینسون) با او بود و مسئله کودکانی که جدا از انسانها و همراه با حیوانات بزرگ شده‌اند، اولاً "مورد شک و تردید بسیار است و ثانیاً" به فرض صحت آن ، همسته ذکر گردیده است که چنان کودکانی رفتار و خصوصاتی که از آن انسان شناخته شده باشد نداشته‌اند . برای اطلاع بیشتر در زمینه کودکانی که توسط گرگها پرورش یافته‌اند به دو منبع زیر مراجعه شود :

Gessel Arnold Wolf Child and Human hild .Being a Naratiye Interpretation of the Life History of Kamala, the Wolf Girl New York. Yale University Press. 1941.

Zingg Robert.M. Wolf Children and . cal Man . Denver . Colorado : University of Colorado Press . 1942 .

و برای آشنایی بیشتر با نقدهایی که از مسایل زندگی این کودکان به عمل آمده است ، و نیز برای آگاهی از گزارش‌ها و تحقیقات مربوط به آنها به دو منبع زیر مراجعه شود .

Montague Ashley " Wolf Children "American Anthropologist. n.s. Vol. 1943. pp. 468- 472.

Ogburn, W.F. and Bose. N.K. " On the Trail of the Wolf Children " Genetic Psychology.Monographs. Vol.60 , 1959. pp. 117- 193.

۵- برای اطلاع بیشتر از این نوع تغییر ، به قسمتی از مقاله زیر که مربوط به تاریخ معرفی تبرهای فلزی به جامعه بیبرونت از جوامع بومی‌های استرالیاست ، رجوع شود .

Sharp Lauristan " Steel axes for Stone Age Australians " in Edward H.Spincer(ed).Human Problems in Technological Change. New York:Russel Sage Foundation.1952.pp. 69- 92.

۶- برای اطلاع بیشتر از چگونگی پذیرفتن یک ابزار با وسیله تازه توسط مردم یک جامعه و علت آن ، به قسمتی از مقاله بالا که در باره ارائه و معرفی قایق به مردم بیبرونت است ، مراجعه شود .